

مقایسه‌ی تطبیقی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی

زهرا ریاحی‌زمین* سیدفضل‌اله میرقادری** احمدنور وحیدی***
دانشگاه شیراز

چکیده

از آن‌جا که مقدمات قصاید عربی در نقد قدما از اهمیت خاصی برخوردار بوده و بزرگانی چون ابن رشیق قیروانی، ابوهلال عسکری، ابن اثیر، ثعالبی و... به نقد این قسمت از قصاید، اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند، ضروری می‌نماید در ادبیات فارسی نیز مقدمات قصاید شاعران بررسی شود. در این مقاله مقدمات قصاید خاقانی و متنبی بررسی شده است. روش تحقیق، به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی و حجم نمونه، کل قصاید دیوان خاقانی و متنبی است. با مطالعه و بررسی مقدمات قصاید دیوان این دو شاعر، مضامینی که در آغاز آن‌ها آمده، استخراج گردیده و با هم مقایسه‌ی شده‌اند. از مقایسه مقدمات قصاید این دو شاعر، چند نکته مستفاد می‌شود: ۱. اهتمام متنبی به مقدمات قصاید خود بیش‌تر از خاقانی است؛ ۲. مقدمات قصاید این دو شاعر بیش‌تر تقلید و تنبلی از قدما است؛ با این حال، از زیبایی خاصی برخوردارند؛ ۳. مقدمات طللی، تغزلی، وصف فراق و شکوا از بیش‌ترین بسامد در دیوان متنبی برخوردار است؛ ۴. در دیوان خاقانی، مقدمه‌ی وصف، حکمت و توحید و مقدمه شکوا و گلایه بسامد بیش‌تری دارد.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، متنبی، مقدمات قصاید، تطبیق، تغزل، شکوی حکمت.

۱. مقدمه

قصیده نوعی از شعر است که بر یک وزن و قافیه است و با مطلع مصرع شروع می‌شود و دربردارنده‌ی معانی مختلف و اوصاف متفرقی است. (رازی، ۱۳۳۸: ۲۰۱)

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی Zriahi@rose.shirazu.ac.ir

** دانشیار زبان و ادبیات عربی sfmirghaderi@gmail.com

*** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی ahmadnoorvahidi@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

منتقدان درباره‌ی پیکره‌ی قصاید، نظرات مختلفی دارند (ر.ک. ابن قتیبه، بی تا: ۴) ولی بیش‌تر آن‌ها قصیده را مشتمل بر مطلع، تخلص، تنه قصیده، شریطه و مقطع می‌دانند. اسامی مختلفی نیز بر این سه قسمت نهاده‌اند؛ برای مثال، در مورد مطلع قصاید از اسامی‌ای چون افتتاح، ابتدا، استهلال و بسط، نام برده‌اند. علت اختلاف تسمیه در این قسمت (مطلع) هم شاید به اهمیت زیادی که برای ابتدای قصیده متصور بوده‌اند برگردد. حتی در مورد تعریف مطلع قصیده هم اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی اولین بیت قصیده را مطلع قصیده می‌دانند و عده‌ای نیز ابیات آغازین قصیده را مطلع قصیده به شمار می‌آورند.

نکته‌ی مهم این است که منتقدانی چون جاحظ، ابن رشیق، ثعالبی، جرجانی و ابن قتیبه در مورد ابیات آغازین قصاید، از واژه‌ی «مقدمه» استفاده نکرده‌اند و این واژه از بر ساخته‌های منتقدان معاصر می‌باشد. و کسانی چون ابن رشیق از این قسمت قصیده با عنوان «بسط» نام برده و ابن قتیبه این قسمت را «بدء» می‌نامد. (حفنی، ۱۹۸۷: ۱۱ به بعد) در ادبیات فارسی معمولاً این قسمت از قصیده را تشبیب یا نسیب گویند. شمس قیس رازی در تعریف این قسمت از قصیده می‌گوید: «نسیب غزلی باشد که شاعر علی‌الرسم آن را مقدمه‌ی مقصود خویش سازد تا به سبب میلی که بیش‌تر نفوس را به استماع احوال محب و محبوب و اوصاف مغالزت عاشق و معشوق باشد طبع ممدوح به شنیدن آن رغبت نماید.» و در ادامه می‌نویسد که «بیش‌تر شعرای مفلح، هر غزل که در اول قصاید بر مقصود شعر تقدیم افتد از شرح محنت ایام و شکایت نکات فراق و وصف دمن و اطلال و نعت ریاح و ازهار و غیر آن را نسیب و تشبیب خوانده‌اند.» (رازی، ۱۳۳۸: ۴۱۳)

به طور خلاصه می‌توان گفت: مقدمات قصاید آن قسمت از قصاید است که قبل از مضمون اصلی شعر که معمولاً مدح، درخواست صلّه، مرثیه، شکواییه، درخواست آزادی از زندان و... است، می‌آید و شاعر به وجهی نیکو، مستمع یا ممدوح را به شوق آورده تا به بقیه‌ی قصیده، گوش فرادهد. در این مقاله سعی شده تفاوت‌ها و شباهت‌های مقدمات قصاید خاقانی و متنی و ارتباط این مقدمات با اوضاع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی عصر این دو شاعر، بیان شود.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

۲.۱. مقدمات قصاید در ادبیات فارسی

در ادبیات فارسی تحقیقی مجزا درباره‌ی مقدمات قصاید شاعران صورت نگرفته است. به همین دلیل ضرورت دارد با توجه به اهمیتی که بر مقدمات قصاید مترتب است، نسبت به مطالعه‌ی کلی یا موردی مقدمات قصاید شعرای فارسی تحقیق شود. ما در این مجال در صدد مطالعه‌ی مقدمات قصاید یکی از شاعران برجسته فارسی (یعنی خاقانی) و مقایسه مقدمات قصاید وی با یکی از بزرگ‌ترین شاعران عرب (یعنی متنبی) هستیم.

۲.۲. مقدمات قصاید عربی و نظر منتقدان درباره‌ی آن

درباره‌ی مقدمات قصاید عربی هم منتقدان گذشته همچون ابن رشیق قیروانی، ابن اثیر و ابو هلال عسکری در کتب خود مطالبی آورده‌اند و هم منتقدان عصر حاضر کتب و مقالاتی در این زمینه نوشته‌اند. از کتاب‌هایی که در عصر حاضر نوشته شده و مستقلاً به مقدمات قصاید عربی می‌پردازد، کتاب‌های دکتر حسین عطوان است. از جمله: مقدمه *القصیده العربیه فی الشعر الجاهلی، مقدمه القصیده العربیه فی العصر الاموی، مقدمه القصیده العربیه فی العصر العباسی الاول، مقدمه القصیده العربیه فی العصر العباسی الثانی* را می‌توان نام برد.

۳. مضامین مقدمات قصاید عربی از جاهلیت تا دوره عباسی

۳.۱. مقدمات قصاید عصر جاهلی

در قصاید عصر جاهلی، وقوف بر اطلال و دمن و ذکر دیار حبیب، بسامد زیادی دارد. شاید یکی از دلایل، آن باشد که اعراب جاهلی بیش‌تر بیابان‌پیما و چادرنشین بوده یا غالباً اوقات خود را در بیابان‌ها سپری می‌نموده‌اند و همین سیر و سیاحت در بیابان، تداعی‌کننده‌ی خاطراتی بوده که با حبیب خود داشته‌اند و اینک در اشعارشان متبلور شده است. از این نمونه، مقدمات بیش‌تر در ادبیات عرب (به صورت تقلیدی) نمود پیدا کرده و در ادبیات فارسی به جز معدود ابیاتی که به صورت پراکنده در دواوین شاعران ایرانی همچون منوچهری و امیر معزی یافت می‌شود، استقبال نشده است. اما در دیوان متنبی، مقدمات عصر جاهلی به ویژه ذکر اطلال و دمن و یادآوری دیار حبیب، به وفور یاد شده است؛ دیگر، مقدماتی است که در صدر قصاید امری‌القیس، طرفه بن العبد، نابغه ذبیانی و... آمده است از جمله مقدمه طللی مشهور امری‌القیس

به مطلع

قفا نبک من ذکری حبیب و منزلِ بسقط اللوی بین الدخول فحومل
(امریءالقیس، ۱۴۲۱ هـ.ق: ۱۶۴)

(ترجمه: ای همراهان توقف کنید تا به یاد محبوب و سرمنزل او در ریگزاری که بین دخول و حومل قرار دارد بگرییم.)

و مقدمه‌ی طرفه بن العبد به مطلع:

لخولہ اطلالٌ ببرقہِ تهمد تلوحُ کباقی الوشم فی ظاهر الید
(طرفه ابن العبد، ۱۴۲۴ هـ.ق: ۲۵)

(ترجمه: محبوبه‌ام خوله ویرانه‌هایی در برقه تهمد دارد که مانند باقی مانده آثار خال که پشت دست به جا مانده خودنمایی می‌کند.)

۲.۳. مقدمات قصاید صدر اسلام

با ظهور اسلام، مضامین اسلامی وارد قصیده می‌شود. به جای مدح قبیله و اشخاص آن، بیش‌تر از اسلام و دین و شخصیت‌های دینی نام برده می‌شود. البته تغییرات زیادی در ساختار قصاید آن رخ نمی‌دهد. اگر در دوره‌ی قبل، شاعران قصاید خود را با وقوف بر اطلال و دمن و خرابه‌های خانه‌ی معشوق شروع می‌کردند، در این دوره نیز همین مقدمات مورد استفاده قرار می‌گیرد. علاوه بر این، برای تهییج لشکریان اسلام، بسیاری از شعرا قصاید خود را با مقدمه‌ی وصف شجاعت و دلآوری شروع می‌کنند. البته مقدمات دیگر از جمله مقدمات غزلی، حکمی، وصف فراق و وداع، شیب و شباب، مرثیه و... نیز وجود دارد. نکته‌ی شایان توجه این است که با ورود اسلام به سرزمین عرب و آشنایی مردم با اسلام و قوانین شریعت و قرآن و حدیث پیامبر، شاعران برای پربارتر کردن اشعار خود و برخوردار شدن از درجه‌ی مقبولیت، بیش‌تر از دریای معارف الهی قرآن و سخنان گهربار پیامبر در مدحیات و دیگر انواع ادبی استفاده می‌کردند. لغات و ترکیب‌های مستعمل شاعران این دوره نسبت به دوره‌ی قبل، تراش خورده‌تر و مهذب‌تر است و در اشعار آنان وصف بیابان و بدآوت، کم‌تر به چشم می‌خورد.

۳.۳. مقدمات قصاید عصر اموی

در این دوره، مقدمات تقلیدی همچون مقدمات طللی و غزلی به چشم می‌خورد. تنوع مقدمات در این دوره بیش‌تر از دوره‌های پیش است. مقدمات زهد و حکمت، فخر،

وصف میدان‌های جنگ، خمریات و... در آغاز قصاید شاعران آمده است. جریر و فرزددق و اخطل از شاعران مشهور این دوره هستند.

۳.۴. مقدمات قصاید عصر عباسی

عصر طلایی ادبیات عرب، اوج آمیختگی با ملل دیگر مثل فارس، روم، یونان و... و در نتیجه، تاثیرپذیری از ادبیات و فرهنگ ملل مختلف است. فلسفه، منطق، جغرافی و فرهنگ هر کدام از این ملل وارد زبان شعر شاعران این دوره می‌شود. قصاید مدحی شاعران هم بیش‌تر برای تکسب و ارتزاق است. شاعران دوره‌ی عباسی به مانند شاعران عصر جاهلی، بر اطلال و دمن و فراق دیار محبوب، ناله‌های زار سر نمی‌دهند؛ هر چند این‌گونه مقدمات هنوز در آثار شاعران این دوره، قابل مشاهده است، به نظر می‌رسد که تقلید و تبعی از پیشینیان باشد و یا شاعران به صورت رمزی، از این‌گونه مقدمات در شعر خود بهره می‌برند.

۴. انواع مقدمات قصاید خاقانی و متنبی

با مطالعه‌ی مقدمات قصاید این دو شاعر و تفاوت مضامین آن‌ها، می‌توان مقدمه قصیده‌ها را به چند بخش تقسیم کرد که عمده‌ترین آن‌ها عبارت است از: مقدمات غزلی؛ مقدمات وصف فراق و وداع؛ مقدمات شکوا و گلایه؛ مقدمات زهد و حکمت؛ مقدمات تفاخر و مقدمات طللی.

۴.۱. تغزل

تغزل از مقدماتی است که هم در دیوان متنبی و هم در دیوان خاقانی دیده می‌شود. در دیوان خاقانی، بیست و یک قصیده با مقدمه‌ای تغزلی شروع شده و در دیوان متنبی بیست و چهار قصیده دارای مقدمه‌ی تغزلی هستند (ر.ک. جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی در پایان مقاله). حسین عطوان درباره‌ی تغزلات متنبی می‌نویسد: «متنبی مقدمات غزلی خود را به اشکال مختلف انتخاب می‌کند و در این میان، از مقدمات غزلی بدوی تقلید می‌کند و در بعضی از معانی ابداعی کرده و به تجدد روی می‌آورد. در آغاز مدایحی که برای کافور، ابن عمید و عضدالدوله سروده از این مقدمات برای تعبیر آمال و آلام نفسانی خود استفاده می‌کند و بدین ترتیب به رمز می‌گراید.» (عطوان، ۱۴۰۲هـ.ق: ۳۶۱)

یکی از مقدمه‌های تغزلی معروف متنبی مقدمه‌ای است که در صدر قصیده‌ای که در

دوره‌ی جوانی گفته، آمده بدین صورت:

کم قتیل کما قُتلتُ شهیداً	لبیاضِ الطلی و وردِ الخدودِ
و عیونُ المَها و لا کعیون	فتکَّت بالمتمیم المعمودِ
درّ درُّ الصبا أیامَ تجری	ر ذیولی بدار ائله عودی
یترشفن من فمی رشفاتِ	هن فیها احلی من التوحیدِ
کلّ خمصانه ارق من الخم	ر بقلب اقسى من الجلمودِ
ذاتِ فرع کائما ضرب العن	بر فیه بماء وردِ و عودِ
حالی کالغداف جئیل دجو	جی اثیث جعد بلا تجعیدِ

(متنبی، ۱۸۶۲م، ج ۱: ۲۸۹)

(ترجمه: چه بسیار کشتگانی که مانند من شهید گردن‌های سپید و گونه‌های سرخ و چشمهای گاوهای وحشی هستند ولی نه آن چشمانی که دردمند و ذلیل شده عشق را کشتند. خیر و خوبی اش زیاد باد ای روزگاری که دامنم را در دار ائله بر زمین می‌کشیدم! برگرد. خدای عمرت دهد آیا آن ماه پیکران که خود را در برقع‌ها و روبندها ظاهر ساختند دیدی؟ معشوقکانی که با تیرهایی که پر آن مژگان آن‌هاست قلبها را قبل از پوست می‌شکافتند. از دهانم آبی می‌مکیدند که این مکیدن برایم از توحید شیرین‌تر بود(۱). دلبران نازک پهلویی که شفاف‌تر از باده با قلبی سخت‌تر از صخره بودند. دارای گیسوانی که گویی با گلاب و عود بر آمیخته بودند. گیسوانی بسیار سیاه چون زاغ و پرپشت و بدون چین و شکن) متنبی در ابیات یادشده، خود را شهید راه عشق می‌نامد و علت شهادتش را عشق به گونه‌های سرخ، گردن‌های سپید و چشمان معشوقگان می‌داند. ابیات بعد توصیف جسمانی معشوق است. دلبر او باریک میان ولی سنگ دل با گیسوانی عنبرین و گلاب آلود، کاملاً سیاه چون زاغ با موهایی انبوه و پیچان است.

متنبی در مقدمات تغزلی قصایدش، هم از آمال و آلام خود سخن می‌گوید، هم به تقلید قدما، از یاد محبوب، توصیف محبوب، کوچ کردن از دیار محبوب و گریه سر دادن بر آن حرف می‌زند. یکی از ویژگی‌های تغزل متنبی، حزن و اندوه حاکم بر آن است؛ حزن و اندوهی که با صدق عاطفه، عجین شده و از اعماق دل شاعر بیرون آمده است: «حزن و ناراحتی و ناامیدی، تمام غزلش را در بر می‌گیرد؛ اگرچه شاعر خود را به صورت عاشقی می‌نمایاند ولی اندرونش را کوهی از غم فرا گرفته است.» (صالح

نافع، ۱۴۰۳ه ق/۱۹۸۳م: ۱۳۳)

او در مقدمه‌ی تغزلی دیگر که در آغاز قصیده‌ای که در مدح ابا المفضل شجاع بن محمد بن اوس بن الرضا الازدی آمده این چنین آوازی حزین سر می‌دهد:

أرقُّ على أرق و مثلی یأرقُ	و جوی یزید و عبرُ تترقُ
جهد الصبابة ان تكون كما أرى	عین مسهده و قلب یخفقُ
ما لاح برق او ترنم طائرُ	ألا انثیت و لی فواد شیقُ
جربت من نار الهوی ما تنطفی	نار الغضا و تکل عمّا تحرقُ

(همان، ج ۱: ۶۵۰)

(ترجمه: (نصیب من) بی خوابی پشت بی‌خوابی است و حزنی که افزون می‌گردد و اشکهایی که سرازیر می‌شوند. نهایت شوق آن چیزی است که من بدان مبتلا می‌شوم چشمانی همیشه بیدار و قلبی پر تپش. برقی پدیدار نشد و پرنده‌ای آواز سر نداد جز اینکه با دلی پر اشتیاق بدان سو متمایل شدم. آتش عشقی را تجربه کرده‌ام که آتش غمی را خاموش کرده و آن را سست می‌گرداند.)

آن‌چنان که طه حسین می‌گوید شاعر در این ابیات «آوازی حزین با عواطفی مبهم سر می‌دهد. اگر چه به ظاهر از عشق سخن می‌گوید ولی این آواز راستین از قلبی اندوهگین بیرون می‌آید و به دیگر قلوب تسری می‌یابد و حزن و ناامیدی در آن جا پراکنده می‌سازد. بی‌خوابی شاعر تداوم دارد و شاعر هم بدان اذعان دارد و منکر آن نیست.» (حسین، بی تا: ۷۰) آن‌چنان که از ابیات فوق بر می‌آید، متنبی با نسبی زیبا اشتیاق خود را به ممدوح نشان می‌دهد.

عباس حسن در *المتنبی و شوقی* در مورد بلاغت این ابیات می‌نویسد: «دقت در توصیفات، قدرتی که در نوع چینش کلمات دارد و نیکویی بیان را در این ابیات می‌بینیم.» (حسن، ۱۳۷۰ ه ق/ ۱۹۵۱ م: ۳۰۹)

خاقانی هم در قصیده‌ای که در مدح بهاءالدین محمد گفته با مقدمه‌ای تغزلی شروع کرده و ضمن توصیف جسمانی محبوب، در مطلع دوم قصیده از یار شکوه می‌کند:

طفلی و طفیل توست آدم	خردی و زبون توست عالم
پرورده جنع توست عیسی	آبستن لعل توست مریم
تا چشم تو ریخت خون عشاق	زلف تو گرفت رنگ ماتم
از عارض و روی و زلف داری	طاووس و بهشت و مار با هم

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۷۵ و ۲۷۶)

خاقانی در این ابیات از چشم و لب و زلف و عارض و خیال معشوق یاد می‌کند و معتقد است که چشم معشوق، خون عاشقان را ریخته است. در بیت چهارم، عارض یار را به طاووس، روی او را به بهشت و زلف پیچان وی را به مار تشبیه کرده است. در مطلع دوم این قصیده از جفای یار سخن می‌گوید که تا لبش از شدت تب کبود نگردد، معشوق بدو روی خوش نشان نمی‌دهد و در پایان از معشوق می‌خواهد که به وی رحمی کند؛ چون جور یار، آفتاب عمرش را به لب بام آورده است...

بیش‌تر مقدمات تغزلی خاقانی به همین صورت است؛ یعنی با تشبیهی ابتدایی و ساده، لب و زلف و خال و عارض و چشم معشوق را توصیف می‌کند و از فراق و وصال و غم و اندوه سخن به میان می‌آورد. بنابراین، مقدمات تغزلی خاقانی به نوعی تکراری است و تنوع چندانی در آن دیده نمی‌شود.^۲

با این حال گاهی آهنگین بودن تغزلات خاقانی، زیبایی خاصی به آن بخشیده:

ای با دل سوداییان عشق تو را کار آمده ترکان غمزت را به جان دل‌ها خریدار آمده
آینه بردار و ببین آن غمزه‌ی سحرآفرین با زهر پیکان در کمین ترکان خون‌خوار آمده
(همان: ۳۹۰)

در مقدمات قصاید شاعران قبل از خاقانی نیز چنین ابیات تغزلی دیده می‌شود؛ از جمله در مقدمه یکی از قصاید عنصری که در مدح سلطان محمود غزنوی است، از رخساره و زلف دل‌بر و تشبیه آن به گل مشک‌بوی و شب روز پرور یاد می‌کند:

چه چیز است رخساره و زلف دلبر گل مشک‌بوی و شب روز پرور
گل اندر شده زیر نورسته سنبل شب اندر شده زیر خورشید انور
(عنصری، بی تا: ۳۵)

۲.۴. مقدمه‌ای وصف جدایی و وداع

وصف جدایی، وداع و هجران، از مقدماتی است که در صدر قصاید متنبی و خاقانی دیده می‌شود. البته بسامد آن در دیوان متنبی بیش‌تر از دیوان خاقانی است. در دیوان متنبی بیش از بیست بار از این مقدمه استفاده شده ولی در دیوان خاقانی در دو قصیده از این مقدمه استفاده شده است. (ر.ک. به جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی در پایان مقاله). البته در دیوان خاقانی در اواسط و پایان قصاید ابیاتی که در توصیف فراق و وداع باشد، به چشم می‌خورد.

به نظر می‌رسد بسامد فراوان وصف جدایی و وداع در دیوان متنبی، ناشی از زندگی متلاطم و پرافت و خیز شاعر باشد. متنبی به دلیل بلند پروازی‌ها و زیاده‌خواهی‌هایی که داشت، سعی می‌کرد از هر روشی به مطامع و اهداف خود برسد؛ یکی از آرزوهای بزرگ متنبی رسیدن به امارت و فرمانروایی بود. همین خواسته باعث جدا شدن وی از سیف‌الدوله و رفتن به نزد کافور شد. عبدالفتاح صالح نافع در این مورد می‌نویسد: «وداع، جدایی و کوچ کردن، طبیعی است که در نفس شاعر ریشه دوانده و هیچ‌گاه از او جدا نمی‌گردد. نفس متنبی نفسی است که ظلم و جور را قبول نمی‌کند و در جایی که قدر و منزلتی ندارد رحل اقامت نمی‌گزیند. و شاعر به خاطر این جابجایی‌های پی در پی شادمان نیست بلکه بر عکس، شاعری است که همیشه شاکی و اندوهناک است. ناله و سوز و گدازی که خطاب به سیف‌الدوله دارد و رثایی که در مورد فاتک سروده به وضوح می‌رساند که شاعر از روی اجبار از آن‌ها جدا شده است.» (صالح نافع، ۱۴۰۳هـ/ق/۱۹۸۳م: ۱۳۳ و ۱۳۴)

در مورد مقدمه وصف جدایی در دیوان متنبی می‌توان گفت: این نوع مقدمه معمولاً با وصف جدایی از دیار و محبوب خود شروع شده است، نقش ملامت‌گران در این نوع از مقدمات چشم‌گیر است. متنبی را ملامت می‌کنند که چرا به محبوب دل بسته است؛ محبوبی که به او التفاتی ندارد. ابیات حکمت‌آمیز نیز در لابلاهای این مقدمه‌ها مشاهده می‌شود؛ مانند این مقدمه که در مدح ابوالقاسم طاهر بن حسین علوی سروده است:

أعیدوا صباحی فهو عند الكواعبِ	و رُدُّوا رُقادی فهو لحظُ الحبابِ
فانْ نهاری لیلهُ مدلهمةٌ	علی مقلهِ من فقدکم فی غیابه
... کثیرُ حیا المرءِ مثلُ قلیلها	یزول و باقی عیشهُ مثلُ ذاهبِ

(متنبی، ۱۸۶۲م، ج: ۱، ۱۴۸)

(ترجمه: صبح مرا بازگردانید چون صبح من نزد معشوقان نارستان است و خواب مرا به من بازپس دهید چون خواب من همان نگاه محبوبان است. بر چشمی که از نبود شما در تاریکیهاست روزم چون شب تار است. زیادی زندگانی شخص به مانند کم آن است که تمام می‌شود و باقی عمرش مانند روزگار سپری شده‌اش است.)

خاقانی در قصیده‌ای که در مدح قاضی القضاة امام احمدشاد سروده در مطلع اول با مقدمه‌ای غزلی، شروع کرده و به مدح ممدوح تخلص کرده است. در مطلع دوم این

قصیده با مقدمه‌ای که در وصف جدایی و وداع است، شروع نموده و از غم و اندوهی که در دوری و جدایی از محبوب نهفته، حرف می‌زند:

از همه عالم شده‌ام بر کران	بسته به سودای تو جان بر میان
از تب هجران تو ناخن کبود	پیش تو انگشت‌زنان کالامان
جان نه و چون سایه به تو زنده ایم	با تو صد ساله ره اندر میان
آن نه ز گریه است که چشمم به قصد	هست گهر ریز به سوی دهان
لیک زبانم چو حدیث کند	دیده نثار آرد بهر زبان
وصل تو بی هجر توان دید، نی	گوشت جدا کی شود از استخوان

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۴۱)

با توجه به ابیات یادشده، خاقانی از هجران دردمند است. از یار می‌خواهد که امانش دهد و از جدایی رهایی‌اش بخشد. در عین نزدیکی به یار نمی‌تواند واصل شود و راهی صد ساله پیش رو دارد و معتقد است وصل بدون هجران امکان‌پذیر نیست؛ همان‌طور که گوشت از استخوان جدا نیست. قبل از خاقانی، فرخی سیستانی در مقدمه قصیده‌ای که در مدح امیرمحمد بن محمود سروده از این که از روی نگار جدا مانده چنین می‌نالد:

مرا چه وقت خزان و چه روزگار بهار	چه دور باید بودن همی ز روی نگار
بهار من رخ او بود و دور ماندم از او	برابر آمد بر من کنون خزان و بهار

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۱۳)

از مقایسه، مقدمات وصف جدایی این دو شاعر به وضوح می‌توان دید که چیرگی متنبی در وصف جدایی و درد و اندوهی که در آن نهفته است خیلی بیش‌تر از خاقانی است. توصیفات خاقانی در این باب تصنعی است و ابداع زیادی در آن نمی‌توان دید به بیانی دیگر آن سوز و گداز و شور و احساسی که در مقدمات وصف جدایی متنبی وجود دارد در این گونه مقدمات خاقانی، کم‌تر به چشم می‌خورد.^۲ اما درس‌سخن متنبی توصیفات و تشبیهات و ترکیبات ابداعی زیادی می‌توان مشاهده کرد.

۳.۴. مقدمه‌ی شکوه و گلایه

این مقدمه از مقدمه‌هایی است که هم در دیوان متنبی و هم در دیوان خاقانی بسامد زیادی دارد. در دیوان خاقانی، بیست قصیده و در دیوان متنبی یازده قصیده با این مقدمه شروع شده است (ر.ک. جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی در پایان

مقاله) و هر دو شاعر به شیوه‌های گوناگونی نسبت به چیزهای مختلفی شکوه سر می‌دهند: گاهی از افراد حسود گلایه دارند، گاهی از ممدوح، گاهی از دنیا که بی مروت است و... هر دو شاعر و بویژه متنبی از روح متعالی و بزرگی برخوردارند و به کم‌تر از آن چیزی که برای خود متصور بوده‌اند راضی نیستند، بنابراین عامل برخی از شکوه‌ها و گلایه‌های این دو شاعر نرسیدن به خواسته‌ها و آرزوهایشان است. مظاهر مختلفی از شکوی در مقدمات قصاید این دو شاعر دیده می‌شود که به صورت اجمالی بیان می‌شود:

۴.۳.۱. شکوه از زمان

زندگی پر افت و خیز این دو شاعر و دردها و رنج‌هایی که متحمل شده‌اند؛ همچنین نرسیدن به آمال و آرزوهایشان سبب شده که از روزگار و زمانه شکوه سر دهند؛ خاقانی در این مورد می‌گوید:

عافیت را نشان نمی‌یابم	وز بلاها امان نمی‌یابم
می‌پریم مرغ وار گرد جهان	هیچ جای آشیان نمی‌یابم
	(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۹۱)

و در جای دیگر از زمانه با واژه «دهر» یاد کرده و آن را چنین می‌نکوهد:

دهر سیه کاسه ایست ما همه مهمان او	بی نمکی تعبیه است در نمک خوان او
بر سر بازار دهر نقد جفا می‌رود	رسته‌ای از ننگری رسته خذلان او
	(همان، ۳۶۴)

مؤید شیرازی عامل شکوه‌های خاقانی را در چهار مورد خلاصه می‌کند: حیات پر نشیب و فراز خاقانی و روزگاری از تلخ و شیرینی‌ها؛ ناکامی در سفر به خراسان و پیوستن به هنرشناسان و فرزندان آن دیار؛ ملولی و دلزدگی از دربار و درباریان و شاعران هنرفروش و مرگ استاد و عموی شاعر، فرزندش، عموزاده اش وحید، دختر و همسرش. (مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ز) به دلیل این اوضاع و احوال نابسامان است که بیش‌تر شاعران قرن ششم و هفتم از زمانه و روزگاری که در آن می‌زیند، لب به شکایت می‌کشایند. یک قرن قبل از خاقانی، عسجدی مروزی، شاعر دربار محمود غزنوی، نیز چنین از روزگار شکوه می‌کند:

فغان ز دست ستم‌های گنبد دوار	فغان ز سفلی و علوی و ثابت و سیار
چه اعتبار بر این خزان نامعلوم	چه اعتماد بر این روزگار ناهموار
جفای چرخ بسی دیده‌اند اهل هنر	از آن به هرزه شکایت نمی‌کنند احرار
	(عسجدی، ۱۳۴۸: ۳۱)

متن‌بی نیز از ایام چیزی را می‌خواهد که خود ایام آن را دوست ندارد و صراحتاً از لفظ شکایت در مورد ایام استفاده می‌کند:

اوْدُ مِنْ الْاِیَامِ مَا لَا تَوَدُّهُ
و اشکو الیها بیننا و هی جنده
یُبَاعِدُنْ حَبَّاً یَجْتَمِعُنْ وَ وَصَلَه
فکیف بحب یجتمعن و صده
أَبَى خُلُقُ الدُّنْیَا حَبِیباً تَدِیْمَه
فما طلبی منها حبیباً ترده

(متن‌بی، ۱۸۶۲م، ج ۱: ۳۶۵)

(ترجمه: از روزگار چیزی را دوست می‌دارم که او خود آن را دوست ندارد و فراقمان را نزد او شکوه می‌کنم در حالی که خودش از لشکریان جدایی است. روزگار محبوبی را که وصالش برقرار است جدا می‌کند پس با محبوبی که فراقش مهیاست چه می‌کند؟ رفتار دنیا طوری است که منع می‌کند از این که محبوبی برایم دوام داشته باشد پس چگونه از او بخواهم که محبوبی را به من بازگرداند؟) و آرزو می‌کند که کاش روزگار در مورد او خطا کند و دشمنی را از او دور کند یا دوستی را به او نزدیک سازد:

أَمَّا تَغْلَطُ الْاِیَامُ فِیَّ بَأَنِّ اَرِی
بغیضاً تُنَائِیْ اَوْ حَبِیباً تُقَرِّبُ
(همان، ج ۱: ۱۷۳)

(ترجمه: آیا روزگار در مورد من دچار اشتباه نمی‌شود به این که دشمنی را از من دور کند یا محبوبی را به من نزدیک سازد؟)

اصل این معنی از مژرس (شاعر دوره جاهلیت) است که گفته:

لَعْمَرَكْ اَنْیَ بِالْخَلِیْلِ الذِّی لَه
و اَنْیَ بِالْمَوْلِی الذِّی لَیْسَ نَافِعِی
عَلِیَّ دَلَالٌ وَ اَجِبٌ لِمَفْجَعُ
وَ لَا ضَائِرِی فُقْدَانَه لِمَمْتَعُ
(همان)

(ترجمه: سوگند به جانت من از دوستی که ناز و کرشمه او بر من واجب است در عذابم و از دوستی که نبود او نفع و ضرری برایم ندارد بهره مندم.)

۲.۳.۴. شکوه از مردم و حاسدان

خاقانی از این که آشنا و اهلی را در روزگار نمی‌بیند شکوه سر می‌دهد و می‌گوید:

دل هر دو جهان سه باره پیمود
در شیب و فراز این دو منزل
یک اهل درین میان ندیده‌ست
یک پیک وفا روان ندیده‌ست

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۸)

در دیوان خاقانی شکوی و گلایه از مردم و حاسدان به وفور یاد شده است اما در مقدمات قصاید خاقانی چنین شکواییه‌ای کم است (بیش‌تر در اواسط و پایان قصاید

آمده است). متنبی نیز از مردمان اطرافش دل خوشی ندارد و آن‌ها را گروهی می‌داند که از درد بر بدن هم بدترند و از این نیز پیش‌تر رفته و آن‌ها را انسان نمایانی خوانده که نباید از آن‌ها با «من» خطاب نمود:

افاضلُ الناسِ اغراضٌ لَدَى الزَّمَنِ	يَخْلُو مِنَ الْهَمِّ اخْلَاهُمْ مِنَ الْفِطَنِ
و انما نحنُ في جيلٍ سواسيه	شرٌّ على الحرِّ من سُقْمِ على بدنِ
حولى بَكلِّ مكانٍ مِنْهُمْ خَلِقُ	تُخْطى اذا جئتَ فى استفهامها بِمَنْ

(متنبی، ۱۸۶۲م، ج ۲: ۵۴۹)

(ترجمه: بهترین مردمان هدف تیرهای زمانه‌اند. کم‌هوش‌ترین آن‌ها کم‌اندوه‌ترین آن‌هاست. ما در میان گروهی قرار گرفته‌ایم که در شرارت مساوی هستند و بر شخص آزاده از درد بر بدن بدترند. اطراف من در هر مکانی انسان‌هایی هستند که اگر در مواجهه با آن‌ها برای سوال از «من» استفاده کنی مرتکب خطا شده‌ای.)

۴.۳.۳. شکوه از زندان و زندانی شدن

حبسیه، یکی از انواع ادبی گیرا و جذابی است که شاعر غم و اندوه حاصل از زندان و زنجیر را با زبانی عاطفی و بیانی شکوه‌آلود، بیان می‌دارد. در این نوع ادبی «گاه شاعر از تنگی زندانی که در آن محبوس است، بدرفتاری زندانبان، سختی و فشار کند و زنجیر، از درد و رنج ناشی از شکنجه، پیری و ناتوانی و... لب به شکایت می‌گشاید.» (ظفری، ۱۳۷۵: ۱۹) هردو شاعر در برهه‌ای از زندگیشان زندانی بوده و همین زندانی‌بودن باعث و محرک قسمتی از شکواییه‌های این دو شاعر است. در دیوان خاقانی این نوع شکواییه به وفور و با صراحت دیده می‌شود اما در دیوان متنبی از این نمونه شکواییه کم است. متنبی خود در مورد زندانی‌شدنش و وضعیتی که در آن دارد چنین بیان می‌دارد:

أهون بطولِ الثَّوَاءِ والتَّلْفِ	والسجنِ والقيدي يا أبا ذَلْفِ
غيرَ اختيارٍ قبلتُ برَّكٍ بى	والجوعِ يُرضى الأسودَ بالجيفِ
كُنَ أَيْهَا السَّجَنُ كَيْفَ شئتَ فقد	وطنتُ للموتِ نفسَ معترفِ
لو كان سُكنائى فيكَ منقصه	لم يكن الدرُّ ساكنَ الصدفِ

(همان، ج ۱: ۶۰۴)

(ترجمه: ای ابا دلف برای من درازی اقامت در زندان و نیست شدن و زندان و بند چه آسان است. نیکی تو را از روی اختیار قبول نکردم همانطور که گرسنگی شیر را به خوردن مردارها راضی می‌سازد. ای زندان هر طور که می‌خواهی باش چون نفس صبور خود را برای مرگ رام کرده‌ام. اگر سکنی گزیدن من درون تو برایم عیبی محسوب می‌شد، مروارید درون صدف جای نمی‌گرفت.)

با توجه به ابیات فوق، مشاهده می‌شود با این که شاعر در زندان است، عظمت و بزرگی خود را حفظ کرده و بیان می‌دارد که اگر ضرورتی نبود، هدیه‌ی زندان بانس (ابا دلف) را قبول نمی‌کرد و در بیت دوم، طنز گزنده‌ای را آورده است.

متن‌ی در سرودن بیت دوم (غیر اختیار...) شاید به این قول مهلبی نظر داشته:

ما كنتَ أَلَا كَلْحَمٍ مِيتٍ دَعَا إِلَى أَكْلِهِ اضْطِرَارًا
(همان)

(ترجمه: تو چون گوشت مرداری بودی که اجبار آن را به خوردن دعوت نمود.)

اما تجربه‌ی خاقانی از حبس و درد و ناراحتی حاصل از آن بیش‌تر از متن‌ی است. شش قصیده از قصاید خاقانی دردها و شکنجه‌هایی را که شاعر در زندان کشیده است توصیف می‌کند. (ر.ک. خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۳، ۶۰، ۱۷۳، ۲۴۳، ۲۷۹، ۳۲۰)

علی دشتی در کتاب خاقانی شاعری دیرآشنا علت زندانی شدن خاقانی را «مناعت طبع و استغنا‌ی ذاتی و میل به کناره‌گیری از دربار و بدبینی» می‌داند. (دشتی، ۱۳۴۰: ۴۵) برعکس متن‌ی که علاقه‌ی وافری به امارت و حکمرانی داشت و همین امر باعث گرفتاری‌ها، دربدری‌ها و زجرهای متمادی وی شد. خاقانی در اغلب حبسیاتش علت زندانی شدنش را به فلک نسبت می‌دهد. شاید بدین دلیل که نمی‌خواهد یا نمی‌تواند مسبب اصلی گرفتاری‌ها و زندانی شدنش را بیان کند.

فلک کز ترست از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۳)

با من فلک به کین سیاوش و من ز عجز اسب گلین به حرب تهمتن درآورم
چون کوه خسته سینه‌کنندم به جرم آنک فرزند آفتاب به معدن درآورم
از جور هفت پرده‌ی ازرق ز اشک لعل توفان به هفت رقعہ ادکن درآورم
(همان، ۲۴۰)

۴.۴. مقدمه‌ی زهد و حکمت و توحید و گوشه‌نشینی

این مقدمه از مقدماتی است که در دیوان خاقانی بسامد بیش‌تری نسبت به دیوان متن‌ی دارد. در دیوان خاقانی بیست و سه قصیده و در دیوان متن‌ی هفت قصیده دارای مقدمه‌ی زهد و حکمت است (ر.ک. جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متن‌ی در پایان مقاله) که آن هم به عقاید این دو شاعر بر می‌گردد. خاقانی چون به شریعت و

مذهب اعتنای بیش‌تری می‌کند، بروز و ظهور اشعار دینی و در نتیجه زهد و حکمت در دیوان وی نمایان‌تر است. برعکس متنبی که بسیاری از ناقدان در سیره‌ی دینی او شک کرده و به دلیل بعضی از ابیات و آرایه‌ی که در دیوانش آمده، وی را از دایره‌ی اسلام هم خارج نموده‌اند. بسیاری از شارحان و ناقدان با معیارهای دینی متنبی را نقد نکرده‌اند. «حتی علی بن عبدالعزیز جرجانی زمانی که بین متنبی و خصومش داوری می‌کند با معیارهای ادبی به نقد می‌پردازد و به دیانت وی توجه چندانی ندارد.» (الخراشی، ۱۴۲۲هـ ق/۲۰۰۱م: ب)

واحدی و برقوقی و عکبری و محمود محمد شاکر، اشعار متنبی را از لحاظ شرعی و اخلاقی چندان بررسی نکرده‌اند اگر چه در مورد بعضی جنبه‌های اسراف و تطاول متنبی مطالبی آورده‌اند. (همان: ج)

ولی به هر حال ابیات حکمت‌آمیز در دیوان این دو شاعر کم نیست؛ برای مثال، متنبی در مقدمه‌ی قصیده‌ای که در مدح سیف الدوله دارد، قصیده‌اش را با ابیات حکمت‌آمیز، شروع می‌کند:

علی قدر اهل العزم تاتی العزائمُ و تاتی علی قدر الکرام المکارمُ
و تعظُمُ فی عین الصغیر صغارها و تصغرُ فی عین العظیم العظامُ
(متنبی، ۱۸۶۲: ج ۲، ۳۴۴)

(ترجمه: کارهای سترگ به میزان عزم و اراده انسان پدید می‌آید و بزرگواریها به اندازه بزرگی انسان پدیدار می‌گردد. همت و بزرگواری اندک در چشمان افراد حقیر بزرگ جلوه می‌کند و همت و بزرگواری زیاد در چشمان شخص بزرگوار کوچک به نظر می‌رسد.)

یا در قصیده‌ای دیگر که در مدح سیف الدوله است می‌گوید:

الرأی قبل شجاعه الشجعان هو اول و هی المحل الثانی
فاذا هما اجتمعا لنفس مره بلغت من العلیا کل مکان
(همان، ج ۲: ۵۱۸)

(ترجمه: خرد و اندیشه قبل از شجاعت دلاوران قرار دارد. اندیشه اول است و شجاعت در مرتبه دوم. چون این دو در نفس بلند همت و نیرومندی قرار گیرد به هر جایگاه بلندی خواهد رسید.)

عمر فروخ در تاریخ الادب العربی در مورد ابیات حکمت‌آمیز در دیوان متنبی می‌نویسد: «حکمت در شعر متنبی زیاد است. و در همه‌ی قصایدش پراکنده می‌باشد. ابیات حکمت‌آمیز متنبی بیشتر در مورد ناخشنودی وی از مردم و سوء ظن به آنها و اهمیت ندادن به روزگار است..... مشهورترین سرچشمه‌های حکمت در اشعار متنبی

سفرها و تجارب وی و نشست و برخاست او با مردم و همچنین آشنایش با برخی کتب است». (فروخ، ۱۴۰۱ه ق/۱۹۸۱: ۴۵۷ به بعد)

اگر چه «خاقانی هیچگاه شاعری صوفی مسلک و عارف شناخته نشده و حتی از بعضی از اشعار او بوی مخالفت با تصوف به مشام می‌رسد با این همه مضامین عارفانه و ملامتی در شعر او کم نیست و چه بسیار از غزل‌های رندانه حافظ و دیگران که متأثر از این نوع اشعار خاقانی است.» (معدن کن، ۱۳۷۸: ۷۶۱)

قصاید زیادی در دیوان خاقانی وجود دارد که با مقدمه‌ای زاهدانه، عارفانه و نصیحت‌گرانه شروع شده است از جمله:

دل طلب کز دار ملک دل توان شد پادشا	جوشن صورت برون کن در صف مردان درآ
خاک بر خودپاش کز خود هیچ‌نگشاید تو را	تا تو خود را پای بستی باد داری در دو دست
کز صفات خود ببعد المشرقین مانی جدا	با تو قرب قاب قوسین آنگه افتد عشق را

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱)

تو سر به جیب هوس درکشیده اینت خطا	سریر فقر ترا سرکشید به تاج رضا
تو تاج بر نهی ار سر فرو نهی عمدا	بر آن سریر سر بی سران به تاج رسید

(همان، ۱۰)

خاقانی در ابیات یادشده، رسیدن به مقام رضا را در گرو فقر می‌داند و معتقد است کسانی می‌توانند بر مرکب فقر سوار شوند که موت اختیاری را برگزینند و هوی و هوس را از خود دور سازند.

۴.۵. مقدمه‌ی تفاخر

در دیوان متنبی و خاقانی تفاخر و مباهات به اشعار خود به وفور دیده می‌شود. چهار قصیده از قصاید خاقانی و پنج قصیده از قصاید متنبی، دارای مقدمه تفاخر هستند. (ر.ک. جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی در پایان مقاله). این دو شاعر به دلیل آشنایی با زبان و علوم مختلف و بازتاب آن‌ها در دیوانشان، همگان را مجذوب و شیفته‌ی خود نموده و خود نیز شیفته و مجذوب اعجاب انگیزی سخن خود شده‌اند. ادیب صابر ترمذی و امیرمعزی نیز از شاعرانی بوده‌اند که توسط صاحبان قدرت به قتل رسیده‌اند. در ادبیات عرب نیز شاعرانی همچون هدبه بن خشرم، کعب الاشقری، عبیدبن الابرص، الکمیت، متنبی، ابونخیله، مزاحم بن عمر، بشاربن برد و... مورد خشم

خلفا و حکما قرار گرفته مدتی را در زندان سپری کرده و یا به قتل رسیده‌اند. (ر. ک: مصطفی فراج، ۱۴۱۷ه ق/۱۹۹۷م: ۷ به بعد)

خاقانی در اغلب قصایدش از خود و شعرش تعریف کرده و بدان می‌بالد. در دیوان خاقانی چندین قصیده وجود دارد که مستقیماً به فخر و مباهات پرداخته از جمله در مقدمه مطلع سوم قصیده‌ای که در مدح قاضی القضاة امام احمدشاد گوید این گونه به سحر شعر خود مباهات می‌کند:

شاعر ساحر منم اندر جهان	در سخن معجزه صاحب قران
از شجر من شعرا میوه چین	وز صحف من فضلا عشر خوان
وز حسد لفظ گهرپاش من	در خوی خونین شده دریا و کان

(دیوان خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۴۲)

قصایدی هم در دیوان خاقانی هست که تقریباً کل آن در فخر و مباهات به خود است و به مدح ممدوحی نمی‌انجامد. از جمله قصیده‌ای که با این بیت شروع می‌شود: نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا در جهان ملک جهان راندن مسلم شد مرا (همان، ۱۷)

در دیوان متنبی هم قصایدی وجود دارد که با مقدمه‌ای مفاخره‌ای شروع می‌شود از جمله:

قُضَاعَةُ تَعْلَمُ أَنِّي الْفَتَى الْ	ذِي ادْخَرْتَ لَصُرُوفِ الزَّمَانِ
و مجدی یدلّ بنی خندف	علی ان کل کریم یمان
انا ابن اللقَاءِ انا ابن السخَاءِ	انا ابن الضراب انا ابن الطعان
انا ابن الفیافی انا ابن القوافی	انا ابن السروج انا ابن الرعان
طویل النجاد طویل العماد	طویل القناه طویل السنان
حدیة اللحاظ حدیة الحفاظ	حدیة الحسام حدیة الجنان

(متنبی، ۱۸۶۲م، ج ۲: ۵۳۱)

(ترجمه: قبیله من قضاة می‌داند که من جوانی هستم که برای دفع حوادث روزگار بدو احتیاج دارند و او را برای خود نگه می‌دارند. بزرگواری من بنی خندف را رهنمون می‌سازد که همه بزرگان یمنی هستند. فرزند روبرو شدن با دشمنم. فرزند بخشش. فرزند ضربه زدنم. فرزند نیزه زنی هستم. بیابان پیمایم. فرزند قافیه‌ها هستم. فرزند زین سوارم. فرزند قله کوه هستم. بلند حمایلم. بلند نیزه ام. تیز چشم و بسیار با احتیاط هستم. تیز شمشیر و تیز قلب و شجاعم.)

ابیات فوق هر چند از زبان یکی از تنوخیان بر زبان متنبی جاری شده است ولی به جهت توصیفات فخریه‌ای که در آن آمده اهمیت دارد. هر چند شاید متنبی در دادن چنین اوصافی به شخص مزبور، خود را نیز در نظر داشته بوده است آن چنان که در جای جای دیوان متنبی اوصاف شجاعت، مجد، کرم و شرافت را به خود نسبت می‌دهد. متنبی در بسیاری از قصایدش به شجاعت و جنگاوری خود افتخار می‌کند. همچنان که در ابیات پیشین از صفاتی مثل ابن اللقاع (فرزند روبرو شدن با دشمن)، ابن الضراب (فرزند ضربه زدن)، ابن الطعان (فرزند نیزه زنی)، ابن الفیافی (بیابان پیما)، ابن السروج (فرزند زین سوار)، ابن الرعان (فرزند قله کوه)، طویل النجاد (بلند حمایل)، طویل القناه (بلند نیزه)، طویل السنان (بلند نیزه)، حدید اللحاظ (تیز چشم)، حدید الحسام (تیز شمشیر)، حدید العجان (تیز قلب و شجاع) در توصیف خود بهره می‌برد. شاعر در قصیده‌ای که در مدح محمد بن سیار بن مکرم تمیمی سروده اکثر افعال خود را مجد می‌داند و کوشش‌هایش را در بزرگی و مجد-چه بدان برسد و چه نرسد- نیکبختی و اقبال می‌شمارد:

اقلُّ فَعَالِي بَلَهَ أَكْثَرَهُ مَجْدٌ وَ ذَا الْجَدِّ فِيهِ نِلْتُ أَمْ لَمْ أَنْلِ جَدًّا
(همان، ج ۱: ۳۴۱)

(ترجمه: کمترین کارمن سراسر مجد است پس از بشتترین آن مپرس (همه کارهایم چه کم آن و چه زیادش مصروف به دست آوردن بزرگی است) و تلاشم برای به دست آوردن آن، چه بدان برسیم یا نرسیم بخت و اقبال محسوب می‌شود.)

و این مجد و بزرگی را به وسیله مردان کار آزموده و با سلاح جنگی دنبال می‌کند:

سَأَطْلُبُ حَقِّي بِالْقَنَا وَ مَشَايِخِ كَأَنَّهُمْ مِنْ طُولِ مَا لِثَمُوا مُرْدَا
ثَقَالِ إِذَا لَاقُوا خَفَافِ إِذَا دُعُوا كَثِيرِ إِذَا اشْتَدَّ قَلِيلِ إِذَا عُدُّوا
وَ طَعْنِ كَانَ الطَّعْنَ لَا طَعْنَ عِنْدَهُ وَ ضَرْبِ كَانَ النَّارَ مِنْ حَرِّهِ بَرْدَا
(همان، ج ۱: ۳۴۱)

(ترجمه: حقم را به وسیله نیزه‌ها و پیرانی کارزار دیده خواهم گرفت که گویی از بس رویند زده‌اند، بی مو شده‌اند. چون با دشمنان ملاقات کنند گرانند و چون به جنگ فرا خوانده شوند سبکند. چون کارزار کنند زیادند ولی اگر شمرده شوند تعدادشان اندک است و با نیزه زدنی که گویی نیزه زدن‌های دیگران به پیش آن چیزی محسوب نمی‌شود و همچنین با شمشیرزدنی که گویی آتش از گرمای آن، سرما محسوب می‌شود.)

۴.۶. مقدمه طللی

این مقدمه در ادبیات فارسی چندان مورد توجه قرار نگرفته است. معدود شاعرانی هم که از اطلال و دمن سخن به میان آورده‌اند، صرفاً تقلید و تبعی از ادبیات عربی داشته‌اند. در دیوان منوچهری و امیر معزی ابیاتی که در بردارنده مفهوم طلل باشد، وجود دارد. شاید بتوان قصیده «ایوان مدائن خاقانی» و حس و حال حاکم بر آن را در زمره طلیات به حساب آورد. اما در ادبیات عرب، مقدمات طللی از بیش‌ترین بسامد در زمان جاهلی و در نزد شعرای جاهلیت برخوردار بوده است. نوع زندگی آن‌ها که بیش‌تر در بیابان‌ها و چادر زندگی می‌کرده‌اند محرک اصلی این گونه مقدمات بوده است. متنبی در طلیات خود، از حزن و درد و اندوه و دوری و شکوه از زمان و بی‌وفایی آن سخن می‌گوید؛ برای مثال این ابیات را در نظر بگیرید:

اجابَ دَمَعی و ما الداعی سوی طللِ	دعا فلباهُ قبلَ الركبِ و الابلِ
ظَلَلْتُ بَینَ أصیحابی أَکفِکُفُهُ	و ظلّ یسْفحُ بَینَ العذَرِ و العَدَلِ
أشکو النوی و لهم من عَبرتی عَجِبُ	کذاک کنتُ و ما اشکو سوی الکِیلِ
و ما صبابهُ مشتاقِ علی اَمَلِ	من اللقاءِ کمشتاقِ بلا اَمَلِ
متی تزرُ قومَ من تَهوی زیارتَها	لا یُتَحَفوکَ بَغیرِ البیضِ و الاسلِ
و الهجرُ اَقْتَلُ لی مَما اُراقِبُهُ	انا الغریقُ فما خوفی من البَللِ
...قد دُقتُ شِدهً اِیامی و لَدَّتْها	فما حَصَلْتُ علی صابِ و لا عسلِ
و قد ارانی الشبابُ الروحَ فی بدنی	و قد ارانی المَشیبُ الروحَ فی بدلی

(متنبی، ۱۸۶۲م، ج ۲: ۷۰)

(ترجمه: اشکم را پاسخ گفت و دعوت‌کننده این اشک ویرانه‌های سرای محبوب بود و اشکم قبل از سواره‌ها و شتران آن را لیبک گفت. همواره بین دوستانم از ریزش اشکم جلوگیری می‌کنم در حالی که اشکم بین عذر پذیران و ملامتگران سرازیر می‌گردد. از جدایی شکوه می‌کنم در حالی که یارانم از اشکم در شگفتند. من چنین حالی داشتم (اشکم سرازیر بود) درحالی که فقط از سرا پرده‌ها شکوه داشتم. شور و شوق عاشقی که امید به دیدار یار دارد مانند عاشقی که نا امید از دیدار محبوب است نمی‌باشد. هنگامی که قوم معشوقه ات را زیارت می‌کنی جز با شمشیر و نیزه پذیرای تو نمی‌شوند. دوری از یار کشنده‌تر است برای من از رنج و عذابی که انتظار آن را دارم. من غرق شده ام پس چه ترسی از تر شدن داشته باشم؟ سختی و خوشی روزگار را چشیدم ولی از تلخ و شیرین آن بهره مند نشدم. جوانی روح و نشاط به بدنم داد ولی پیری آن را به جانشین من (دیگران) داد.

عناصر تشکیل دهنده این طللیه عبارتند از: دعوت طلل از شاعر، اشک ریختن او، سرزنش شدن شاعر، شکایت از دوری، سوز عشق، آرزومندی به دیدار محبوب، هجران، شکایت از پیری و... که همگی این عناصر تقلیدی است و هیچ نوآوری در معانی طللی آن دیده نمی‌شود. یعنی همان معانی طللی که شاعران قبل از متنبی در قصایدشان بیان می‌کرده‌اند، متنبی نیز همان‌ها را تکرار نموده است.

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث پیشین، مهم‌ترین نتایج به دست آمده چنین است:

۱. اکثر مقدمات قصاید متنبی تقلیدی است؛ یعنی مضامینی که در مقدمات قصاید متنبی آمده در قصاید شاعران پیش از متنبی نیز می‌توان مشاهده کرد؛ با این تفاوت که شاعر با چیره دستی طوری بیان خود را استوار ساخته که رنگ تقلید و تتبع از چهره شعرش زدوده است. خاقانی نیز با این که در ابداع ترکیبات و تشبیهات خاص کم نظیر است ولی به اشعار شاعران قبل از خود بویژه عنصری و سنایی نظر دارد به طوری که خود را بدل سنایی می‌داند.

بدل من آمدم اندر جهان سنایی را بدین سبب پدر نام من بدیل نهاد
(دیوان، ۱۳۸۲: ۸۵۰)

۲. وصف اطلال، شیب و شباب، وصف جدایی و وداع، مقدمه وصف شجاعت و دلاوری، مقدمات تغزلی و حکمی، مقدمه‌ی شکوه و گلایه و مقدمه‌ی تفاخر از بیش‌ترین مقدماتی است که در صدر قصاید متنبی آمده است، ولی در دیوان خاقانی مقدمه حکمت، تغزل و شکوا از بیش‌ترین بسامد برخوردار است. (ر.ک. جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی در پایان مقاله)

۳. هر دو در برخی مقدمات قصایدشان، شخصیت خود را نشان می‌دهند و الم و درد و رنج‌هایی را که متحمل شده‌اند، در قالب شکوی و گلایه و وصف جدایی و وداع، بیان می‌کنند. برای مثال در مقدمه شکوا و گلایه، شاهد گلایه‌های آن‌ها از زمانه، مردم زمانه، شاعران کم‌مایه، دوستان ناصداق، فقر و بدبختی، مرض، پیری و زندان هستیم.

۴. متنبی در مقدمات تغزلی خود با توصیفات و تشبیهات زنده‌تر و دلنشین‌تری شرح درد اشتیاق خود را بیان می‌دارد ولی خاقانی در این مقدمه با تشبیهی ابتدایی و

ساده از معشوق سخن گفته و آن سوز و گدازی که در مقدمات تغزلی متنبی نهفته است در مقدمات تغزلی وی نیست.

۵. بسامد وصف جدایی و وداع در مقدمات قصاید متنبی بیش تر از مقدمات قصاید خاقانی است. به طوری که در دیوان متنبی بیش از بیست قصیده با مقدمه وصف جدایی آمده ولی در دیوان خاقانی دو مورد وصف جدایی ذکر شده است. (ر.ک. جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی در پایان مقاله).

۶. مقدمات فخریه و مقدمات شکوا و گلایه در دیوان هر دو شاعر تناسب تنگاتنگی با همدیگر دارند؛ هم در کمیت ابیات و هم در نوع بیان. مقدمه فخریه در دیوان خاقانی چهار مورد و در دیوان متنبی پنج مورد آمده است. (ر.ک. جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی در پایان مقاله). آن چنان که در ذیل این دو مقدمه گفته شد محیط و اجتماع و نبوغ ذهن و فکر این دو شاعر زمینه ساز این دو مقدمه شده است.

۷. مقدمات زهد و حکمت در دیوان خاقانی بیش تر از مقدمات قصاید متنبی است. در دیوان خاقانی بیش از بیست مورد از این مقدمه استفاده شده ولی در دیوان متنبی هفت مورد وجود دارد. (ر.ک. جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی در پایان مقاله). این هم بدان دلیل است که عقیده دینی خاقانی از متنبی استوارتر است؛ بنابر این تجلی این گونه ابیات در دیوان خاقانی از متنبی بالطبع بیش تر است.

۸. مقدمات طللی که بخش عمده‌ای از مقدمات قصاید متنبی را در بر می‌گیرد (بیش از دوازده قصیده با مقدمه طللی شروع شده است)، در دیوان خاقانی مشاهده نمی‌کنیم. این هم شاید مربوط به بافت اجتماعی و فرهنگی عرب بادیه‌نشین باشد که بیش تر شاهد خرابه‌های خانه‌ها و دیار معشوق و بیابان‌های بی آب و علف بوده و بنابر این شعرای عرب از این مقدمات، بیش تر استفاده کرده‌اند. جدول بسامدی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی (به ترتیب شماره صفحه)

مقدمات	خاقانی	متنی
تغزل	۲۷۵، ۲۶۰، ۲۲۷، ۲۱۹، ۱۸۲، ۱۲۰، ۷۸، ۷۴ ۳۶۷، ۳۶۳، ۳۴۰، ۳۳۷، ۳۳۴، ۳۳۱، ۳۳۰ ۴۳۵، ۳۹۸، ۳۹۵، ۳۹۰، ۳۸۳، ۳۷۸	ج ۱: ۲۶، ۳۲، ۱۵۸، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۸۹، ۴۱۰، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۹۲، ۵۱۶، ۵۲۳، ۶۰۵، ۶۲۵، ۶۵۰، ۶۷۶ ج ۲: ۵۰، ۶۳، ۸۹، ۱۳۶، ۱۶۵، ۴۶۹
وصف فراق	۳۴۱، ۲۹	ج ۱: ۱۴۸، ۲۷۲، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۳، ۴۰۰، ۵۱۴، ۵۶۳، ۶۵۸ ج ۲: ۱۵۰، ۱۷۶، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۱۳، ۴۰۳، ۴۳۳، ۴۸۱، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۵۹، ۶۰۲
شکوی و گلایه	۲، ۲۳، ۶۰، ۶۲، ۶۸، ۸۷، ۱۷۳، ۱۸۷، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۴۶، ۳۲۰، ۲۷۹، ۲۳۹، ۳۶۴	ج ۱: ۳۶۵، ۳۲۴، ۸۴ ج ۲: ۲۱، ۲۶۳، ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۸۹، ۵۴۹، ۵۷۰، ۵۸۳
حکمت	۱، ۳، ۶، ۱۰، ۱۵، ۱۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۹، ۲۳۹، ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۰۱، ۴۱۵، ۴۳۹	ج ۱: ۴۵۱ ج ۲: ۳۴۴، ۴۴۳، ۴۶۷، ۵۱۸، ۵۷۵، ۶۱۳
تفاخر	۱۷، ۲۴۷، ۲۵۴، ۳۴۲	ج ۱: ۲۱۰، ۳۴۱، ۶۵۷ ج ۲: ۱۶۰، ۵۳۰
طللی		ج ۱: ۷۱، ۱۱۶، ۲۷۳، ۶۱۷، ۶۹۰ ج ۲: ۷۰، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۷۲، ۲۹۶، ۳۶۶، ۴۵۹

یادداشت‌ها

۱. بیت «یترفن من فمی...» از ابیات بحث‌انگیز دیوان متنبی است و این به دلیل اغراق و مبالغه‌ای است که در مصراع دوم آمده و مکیدن آب دهان متنبی توسط معشوق شیرین‌تر از کلمه توحید دانسته است که شارحان این گونه توجیه نموده‌اند که توحید نوعی خرمای شیرین است و یا این که این گونه مبالغات در نزد شاعران پذیرفتنی است.
۲. لازم به توضیح است که این سخن فقط در باره بحث فوق شاید صادق باشد و گرنه ابداع خاقانی و تشبیهات بکر و توصیفات زیبا در دیوانش کم نیست.

فهرست منابع

ابن الاثیر الجزری، ضیاءالدین. (۱۳۷۵ه ق/ ۱۹۵۶م). الجامع الکبیر فی صناعه المنظوم من الکلام والمنثور. قام بتحقیقه و التعلیق علیه الدكتور مصطفی جواد و الدكتور جمیل سعید، مطبعه المجمع العلمی العراقی.

ابن الاثیر الجزری، ضیاءالدین. (بی تا). *المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر*. قدمه و حقه و علق علیه دکتر احمد الحوفی و دکتر بدوی طبانه، الفجالة القاہرہ: دارنہضہ مصر للطبع و النشر.

ابن قتیبه. (بی تا). *الشعر و الشعرا*. تحقیق و شرح: احمد محمد شاکر، مصر: دارالمعارف ابی الطیب المتنبی. (۱۴۱۸هـ ق/۱۹۹۷م). *دیوان*. بشرح العکبری، ضبط نصوصه و اعدّ فہارسه و قدم له دکتر عمر فاروق الطباع، جزءان، بیروت: دارالارقم بن ابی الارقم. ابی الطیب المتنبی. (۱۴۰۷هـ ق/۱۹۸۶م). *دیوان*. بشرح البرقوقی، بیروت: دارالکتب العربی. ابی الطیب المتنبی. (۱۸۶۲م). *دیوان*. بشرح الواحدی، تالیف فریدریخ دیتریوی، برلین. *امریء القیس*. (۱۴۲۱هـ ق/۲۰۰۰م). *دیوان*. بشرح ابی سعید السکری، دراسه و تحقیق انور علیہ ابو سویلم و محمد علی الشوابکہ، العین، مرکز زاید للتراث و التاریخ. الخراشی، سلیمان بن صالح. (۱۴۲۲هـ ق/۲۰۰۱م). *نظرات شرعیہ فی دیوان المتنبی، المملکہ العربیہ السعودیہ، دار علوم السنہ*.

حسن، عباس. (۱۳۷۰هـ ق/۱۹۵۱م). *المتنبی و شوقی*. مصر: شرکہ مکتبه و مطبعه مصطفی البابی.

حسین، طہ. (بی تا). *مع المتنبی*. الطبعة الثالثة عشره، مصر: دارالمعارف. حفنی، عبدالحلیم. (۱۹۸۷م). *مطلع القصیدہ العربیہ و دلالتہ النفسیہ*. الهيئہ المصریہ العامہ للکتاب.

خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار. (۱۳۸۲). *دیوان*. به کوشش ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار.

دشتی، علی. (۱۳۴۰). *خاقانی شاعر دیرآشنا*. تهران: امیرکبیر.

رازی، شمس الدین محمد بن قیس. (۱۳۳۸). *المعجم فی معاییر اشعار العجم*. تصحیح محمد بن عبدالوہاب قزوینی و مقدمه مدرس رضوی، تهران: کتابفروشی تهران.

ظفری، ولی الله. (۱۳۷۵). *حبسیہ در ادب فارسی*. تهران: امیرکبیر.

عسجدی مروزی. (۱۳۴۸). *دیوان*. به تصحیح طاهری شهاب، تهران: ابن سینا.

العسکری، ابی هلال الحسن بن عبدالله بن سهل. (۱۳۱۹هـ ق). *الصناعتین*. مطبعه محمود بک الکائنه فی جاده ابی سعود فی الآستانہ العلیاء.

عنصری بلخی. (بی تا). *دیوان*. به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانہ سنایی.

عطوان، حسین. (۱۴۰۲ه ق/۱۹۸۲م). مقدمه القصیده العربیه فی العصر العباسی الثانی. بیروت: دارالجمیل.

فرخی سیستانی. (۱۳۴۹). دیوان. به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار. فروخ، عمر. (۱۴۰۱ه ق/۱۹۸۱م). تاریخ الادب العربی. بیروت: دارالعلم للملایین. القیروانی‌الزندی، ابی‌الحسن بن رشیق. (۱۴۰۲ه ق/۱۹۸۱م). العمده فی محاسن الشعر و آدابه و نقده. حقه و فصله و علق حواشیه محمد محیی‌الدین عبدالحمید، دارالجمیل. صالح نافع، عبدالفتاح. (۱۴۰۳ه ق/۱۹۸۳م). لغه الحب عند المتنبی. عمان، دارالفکر للنشر و التوزیع.

طرفه بن العبد. (۱۴۲۴ه ق/۲۰۰۳م). دیوان. اعتنی به عبدالرحمن المصطاوی، بیروت: دار المعرفه.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۰). گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی. تهران: مرکز. کندلی هریسچی، غفار. (۱۳۷۴). خاقانی شروانی حیات، زمان و محیط او. ترجمه میر هدایت حصاری، تهران: نشر دانشگاهی.

محمدشاکر، محمود. (۱۴۰۷ه ق/۱۹۸۷م). المتنبی رساله فی الطریق الی ثقافتنا. مصر: مطبعه المدنی الموسسه السعودیه.

مصطفی فراج، سمیر. (۱۴۱۷ه ق/۱۹۹۷م). شعراء قتلهم شعرهم. مکتبه مدبولی الصغیر معدن کن، معصومه. (۱۳۷۸). نگاهی به دنیای خاقانی. تهران: نشر دانشگاهی. منوچهریان، علیرضا. (۱۳۸۲). ترجمه و تحلیل دیوان متنبی (جزء اول). همدان: نور علم. منوچهریان، علیرضا. (۱۳۸۷). ترجمه و تحلیل دیوان متنبی (جزء دوم). تهران: زوار. مؤید شیرازی، جعفر. (۱۳۷۲). شعر خاقانی. شیراز: دانشگاه شیراز. الیازجی، ناصیف. (بی تا). العرف الطیب فی شرح دیوان ابی الطیب. بیروت: دارالارقم بن ابی الارقم.